

شهید ثانی و زندگی در دولت جائر

سید محمد رضا موسویان

شهید ثانی

فقیه و دانشمند بزرگ شیعه، شیخ زین الدین ابن نور الدین علی ابن احمد عاملی معروف به «شهید ثانی» اهل جبل عامل* و از اعظم فقهای شیعه می‌باشد. وی در سیزدهم شوال ۹۱۱ هـ.ق متولد و در ۹۶۶ هـ.ق به شهادت نائل گردیده است. او فقهی جامع بوده و در علوم مختلف دستی داشته است. شهید ثانی ابتدا در محضر پدر خویش و سپس برای کسب دانش بیشتر به مسافرت‌های بسیاری رفته و از محضر اساتید بزرگی چون محقق کرکی کسب فیض نموده است.^(۱)

وی پس از سال ۹۴۸ هـ.ق / ۱۵۴۱م به تدریج شهرت یافته و توانست شاگردان و محققان زیادی را تربیت کند.^(۲)

شهید ثانی در طی مسافرت‌های خود به مصر، دمشق، حجاز، بیت المقدس، عراق و استانبول عزیمت نموده و به تحقیق و کسب علوم مختلف پرداخته است. وی علاوه بر فقه و اصول، از فلسفه و عرفان، طب و نجوم نیز آگاهی داشته است.

درباره زهد و تقوای وی همین بس که به نوشته شاگردانش شهید برای تأمین مخارج خانواده، شبها به هیزم شکنی پرداخته و صبحها به تدریس مشغول می‌گشته است. عمق و غنای دانش فقهی و دینی وی در آنجا که به پنج مذهب (جعفری، حنبلی، شافعی، حنفی، مالکی) تدریس می‌کرده، متجلی می‌گردد.^(۳)

* اطراف و حومه دمشق و لبنان کنونی.

تألیفات زیادی از وی باقی مانده که معروفترین آن در فقه، شرح لمعه شهید اول و مسالک الافهام که شرح بر شرایع الاسلام محقق حلی است، می باشد در میان علمای فعال و تلاشگر جبل عامل همواره ترس از مجازات به دست مقامهای مرکزی وجود داشته است. این ترس و احتیاط متعاقب آن در مورد شهید ثانی آشکارتر بود. او دست کم ده سال پیش از شهادتش، ناشناس زندگی می کرد و تلاش می کرد تا از دید مقامهای عثمانی دور بماند.^(۴) اما علی رغم جو خفقان و اختناق آن زمان و با وجود دعوتها و اصرار فراوان علمای ایران مبنی بر مهاجرت به ایران، حاضر به این سفر نگردیده و سختی و مشقت ترویج اسلام در جبل عامل و منطقه تحت سیطر عثمانی را بر راحتی و آسایش در ایران ترجیح داده و از سفر به ایران استنکاف ورزید.

شهادت:

عجیب اینکه نخستین شکایتهایی که علیه شهید ثانی نزد مأموران عثمانی برده شد، از سوی هیچ یک از حوزه های آموزشی سنی که وی در آنها شرکت می کرد، نبود. و نیز از سوی هیچ گروه یا چهره قابل اعتنای سنی در دمشق هم نبود؛ بلکه شهید ثانی ابتدا از طریق تحریک یک عاملی موسوم به «معروف» که دعوی خود علیه فردی دیگر را نزد شهید برده تا میان آنان قضاوت کند، مورد توجه مقامهای عثمانی قرار گرفت.

«معروف» که از این رأی و حکم شهید ثانی به نفع رقیب و طرف دعوی خود ناخشنود گردیده بود، تصمیم گرفت فعالیت و هویت این «حکم» را نزد قاضی افشاکند. شهید ثانی به خاطر اتخاذ آرای فقهی مغایر با مذاهب فقهی چهارگانه سنی، مجرم و بدعت گذار معرفی شد.^(۵)

یادآوری می شود قاضی نسبت به شهید ثانی اهانت روا داشته و به همین دلیل شهید ثانی تصمیم گرفت - به عنوان وسیله ای برای اختفا - جبل عامل را مخفیانه به قصد زیارت ترک کند. سلطان با آگاه شدن از قضیه تصمیم گرفت شهید ثانی را به دربار خویش آورده و دستور اقدام مناسب را علیه او بدهد. این بعد از آن بود که عالمان برجسته سنی از عقاید مذهبی حقیقی وی پرده برداشتند. اما مأموری که از سوی سلطان برای جلب شهید از

مکه فرستاده شده بود، تصمیم گرفت به جای اینکه او را به دربار سلطان ببرد خودش در راه بازگشت از زیارت وی را به شهادت برساند. اینک نظری بر دیدگاه وی در مقوله دولت نامشروع و جور می‌افکنیم تا در پرتو نظریات فقهی - سیاسی اش، هم جلوه‌های مبهم و ناشناخته اندیشه وی را بازشناسی کرده و هم راهکاری برای امروزمان بیابیم.

مقدمه

شهید ثانی همانند سایر فقها، حکومت را به طور کلی به دو نوع تقسیم می‌کند؛ حکومت حق و عدل یا مشروع و دیگری حکومت نامشروع که تحت عنوان جور از آن یاد می‌شود. ملاک این تقسیم نیز همان حاکمیت خداوند بر سرنوشت انسانهاست که به دلیل این حاکمیت، تنها کسانی اجازه حکومت کردن و رهبری بر مردم را دارا می‌باشند که از ناحیه حضرت حق، اذن داشته باشند و صدور این اجازه برای پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) و نایبان و جانشینان خاص و عام آنان، ثابت گردیده است.

فراسوی این محدوده و فضا، هر فرد دیگری که حکومت را به دست گیرد، جائز محسوب می‌شود مگر اینکه از ناحیه اینان، اذن و اجازه در این موارد را تحصیل کرده باشد. بنابراین، تمامی حاکمان و سلاطین تحت هر نام و عنوانی، بدون طی این مراحل، جور و نامشروع تلقی می‌گردند.

شهید ثانی در عین نکوهیده بودن رابطه با حاکم جور، بر لزوم روابط مسالمت آمیز مردم با آنها در موارد ضروری تأکید کرده و سپس به کیفیت این روابط و مقولات همکاری، تبعیت، اجبار و اختیار و وظایف مردم در برابر آنان پرداخته است.

حاکم و سلطان جائز (نامشروع)

حاکم جائز یا کسی که بدون طی مراحل شرعی، زمام امور را به دست گرفته و براریکه قدرت تکیه زده است، در منظر شهید ثانی غیر مشروع بوده و روایتی از پیامبر را تأیید بر گفتار خویش می‌آورد: «قال رسول الله (ص) ستّٰ یدخلون النار قبل الحساب بستّ.. الأمراء بالجور...»^(۶)

به عبارتی، سلاطین و پادشاهانی که نسبت به مردم و یا در اصل ولایت و حکومت، جائز و ستمگر باشند، قبل از مرحله محاسبه و حسابرسی وارد جهنم شده و مورد عذاب واقع می‌شوند. بنابراین، حاکمان جائز مورد تقبیح قرار گرفته و به لحاظ شرعی هیچ‌گونه حقی نداشته و جواز تصرفات حکومتی بدانان اعطا نگردیده است.

شهید ثانی در مبحث تحویل اموال میت بدون وارث به سلطان جور در صورتی که قادر بر امتناع از این عمل باشد، آن را غیر جایز دانسته و دلیل عدم جواز را چنین تبیین می‌کند: «لأنّه غیر مستحقّ له عندنا».^(۷) نزد شیعه، این مطلب مسلم و مفروض است که سلطان جائز حق دریافت این اموال را ندارد و صرفاً این تصرفات منحصر در امام و نایب او می‌باشد. حاکمان جائز و ستمگر هیچ‌گاه نمی‌توانند بر جایگاه زمامداران مشروع (امامان معصوم و جانشینان آنان) تکیه زنند و قائم مقام آن‌ها گردند. به نظر شهید ثانی «این پادشاهان جائز، اصلاً به فکر مردم و تأمین نیازها و مایحتاج آنها نمی‌باشند، پس بدیهی است که چنین زمامدارانی که به امور دنیوی مردم توجهی ندارند، به طریق اولی به فکر دین مردم و رشد معنوی آنان نمی‌باشند».^(۸) اینان لیاقت و شایستگی این مقام را دارا نمی‌باشند، چنانکه خداوند متعال در آیه کریمه می‌فرماید «لاینال عهدی الظالمین» بقره/ ۱۲۴ یعنی به ظالمین و سلاطین جائز، ولایت و مقام خلافت از جانب خداوند نمی‌رسد.^(۹)

تقدم حکومت حق بر حکومت جور

تقیح و مذمت حکومت جور در نصوص و روایات ما به حدی است که هیچ شک و تردیدی در ناسزاواری آن باقی نمی‌گذارد و مسلمانان وظیفه دارند در تقابل با سلطان جائز و عوامل کارگزاران آن، مثل: قاضی، والی، مسئول خراج و مقاسمه و زکات و غیره، به حاکم شرعی که در عصر حضور، ائمه اطهار و نایبان خاص آنها بوده و در عصر غیبت، فقهای جامع‌الشرایط می‌باشند، مراجعه کرده و به جهت مبارزه با ستمگران و غاصبان حکومت تا حد امکان از رفتن به سوی آنان خودداری ورزیده و به حاکم عدل و اهل حق پناه ببرند.^(۱۰)

شهید در مسأله مراجعه به نایب امام و قاضی حق، بر این مطلب تأکید می‌ورزد که اگر کسی با وجود فقیه جامع الشرایط، به قضاوت جائر، گردن نهاد و آن را پذیرفت، مرتکب منکر گردیده و فاسق محسوب می‌شود؛ زیرا این عمل جزء گناهان کبیره تلقی می‌گردد: «لان ذلك كبيرة عندنا»^(۱۱) وی در این رابطه به روایت امام صادق(ع) استناد می‌کند که: «أیما مؤمن قدم مؤمناً في خصومة إلى قاضٍ أو سلطان جائر ففضی علیه بغير حکم الله فقد شرکه في الإثم».^(۱۲)

اگر کسی در دعوا یا منازعه‌ای، قاضی یا سلطان جائری را بر قاضی حق ترجیح دهد و طرف دعوی خود را به نزد جائر ببرد و به حکم او تن در دهد و آن جائر به غیر حکم خدا اقدام به صدور حکم نماید، محققاً این فرد در گناه جور و ستم جائر، شریک محسوب می‌شود. در حقیقت این کار موجب تقویت نظام جائرانه و استحکام پایه‌های آن می‌گردد و کسی که در جهت تقویت حکومت جائر عملی انجام دهد، طبق آیه شریفه مصداق بردن محاکمه به نزد طاغوت به شمار آمده و مراجعه به طاغوت هم‌گناهی بزرگ است «الم تر إلى الذين یزعمون أنهم آمنوا بما أنزل الیک وما أنزل من قبلك، یریدون أن یتحاکموا إلى الطاغوت» نساء/ ۶۰. بنابراین در فرهنگ سیاسی اسلام، یک فرد مسلمان بایستی همواره حکومت حق و کارگزاران آن و احکام صادره آنان را بر دیگران که غاصبان به قدرت دست یازدیده‌اند، ترجیح داده و تا آنجایی که امکان دارد در وصول حق خویش، از مراجعه به سلطان جور خودداری ورزد. و با این شرایط و زمینه‌ها، اگر کسی مرتکب خلاف گردید و به آنان مراجعه کرد و از قضاوت و حکم قاضی حق، امتناع ورزید، از دایره مسلمین بیرون می‌رود؛ اگرچه حق با او بوده و با حکم قاضی جور، به حق خویش نائل آمده است.

شهید ثانی در بحث مراجعه به سلطان و قاضی جائر، به مقبوله عمر ابن حنظله استناد کرده که امام صادق(ع) در پاسخ مسائلی که پرسیده بود «آیا دو نفر که با هم منازعه دارند، می‌توانند به نزد سلطان جور و قضات او بروند، می‌فرمایند: «من تحاکم إلى الطاغوت فأتما يأخذ سحتاً و إن کان حقّه ثابتاً، لانه أخذ بحکم الطاغوت و قد أمر الله أن یکفر به».^(۱۳)

کار شخص مراجعه کننده به طاغوت حرام و قبیح محسوب گردیده اگرچه حق با او

باشد و حکم قاضی هم در جهت حق او صادر شده باشد؛ زیرا وی به حکم طاغوتی گردن نهاده که خداوند امر فرموده باید نسبت به او کفر ورزید.

شهید ثانی از این مطالب نتیجه می‌گیرد که بردن محاکمه به نزد اهل جور خطا می‌باشد. البته یک مورد استثنا وجود دارد و آن، صورتی است که در وصول به حق و دستیابی به حق مشروع خویش، راهی جز مراجعه به حاکم جور نداشته باشد و این در شرایطی تحقق می‌پذیرد که حاکم حق و اهل عدل، مبسوط‌الید نبوده و قدرت به طور کامل در اختیار جائر باشد. بنابراین مراجعه به او جایز می‌شود، همانگونه که در تحصیل حق به غیر قاضی هم می‌توان مراجعه کرد. بنابراین، موارد سابق، صورت اختیار را شامل می‌شود و در موارد اضطراری احکام صادره متفاوت می‌گردد. «و یستثنی منه ما لو توقف حصول حقه علیه... و النهی فی هذه الاخبار محمولٌ علی الترافع الیهیم إختیاراً مع امکان تحصیل الغرض بأهل الحق».^(۱۴)

برخورد واقعگرایانه

شهید ثانی اصل حکومت و ضرورت امامت را پذیرفته است و آن را امری غیر قابل انکار دانسته و حکومت مطلوب و آرمانی خویش را، حکومت امام و نایبان بر حق وی تلقی می‌کند و همواره طرف مقابل و رقیب کلامی - سیاسی خویش را مورد این نقد قرار داده که آنها دارای امام واحد نیستند و غلیرغم وجود نصوص مربوطه، نتوانسته‌اند تصویر روشنی از حکومت مطلوب و آرمانی اسلام ارائه دهند و بدین جهت، در نظر و عمل، دچار تشکیک و اختلاف گردیده و نظرات متفاوتی را پس از شکست نظریه سابق خود، ارائه نموده‌اند.^(۱۵)

از طرف دیگر، در مواجهه با واقعیات ملموس و عینی، در جهان خارج از نظریات، حکومتها و دولتهایی بر اریکه قدرت تکیه زده‌اند که اصولاً برای امام و نایب وی، جایگاهی قائل نبوده و تلاش دارند با ظلم و جور به این سیطره خویش استمرار بخشند و امکان مقابله با آنان وجود ندارد. بنابراین، وی تلاش دارد که راهکارهایی را ارائه نماید که در عین زیستن در کنار حکومت جور، بتوان به پاره‌ای از اهداف و غایات دین اسلام

دست یافت و یا اینکه با ورود در ساختار درونی حکومت و نفوذ در آن، از برخی آفات و خطراتی که اسلام و مسلمین و کیان شریعت را تهدید می‌کند، جلوگیری کرد. مسأله تقیّه برای همین موارد، وضع گردیده که در جایی که امکان خطر و احتمال ضرر وجود دارد، باید آن را پیشه خود ساخت.^(۱۶)

اساساً انسان بدون حکومت نمی‌تواند زندگی کند و هرگاه فردی شیعی بخواند بر حسب اعتقادات خویش، در تمام امور زندگی از سلطان جائز و دستگاه حکومتی وی کناره‌گیری و انزوا اختیار کند، دچار ضرر و خسارت‌های فراوانی گردیده و مشکلات بسیاری گریبان‌گیر او شده و امامان معصوم نیز، خود اجازه داده‌اند که از برخی امکانات جائز استفاده شود.^(۱۷)

بنابراین، باید با زوایای محدودۀ این رابطه و کیفیت رفتار با سلطان جور آشنا گردید تا از طرفی دچار این عواقب سوء نشده و از طرف دیگر، به ترویج دین اسلام و حفظ اسلام و مسلمین نیز همت گمارد.

راهکارهای زیست مسالمت‌آمیز در حکومت جور

زمانی که حاکم جائز و ستمگری بر مسند قدرت تکیه زده و زمام امور را به دست گرفته و حق امام معصوم و نایبان بر حق او را غصب نموده است، شیعیان چه وظایفی داشته و در راستای اهداف خویش، چه رفتاری را بایستی از خود نشان دهند که در عین عدم تبعیت از سلطان جائز و نامشروع دانستن وی، اهداف اولیه و مسائل ضروری بر زمین نماند و امور مسلمین بر طبق روال قابل قبولی برقرار باشد و شیعیان در سختی و مشقت غیر قابل تحمل قرار نگیرند. در این زمینه شهید ثانی راه‌حلهایی را ارائه می‌دهد: یکی از مواردی که در این مقوله قابل طرح می‌باشد، کیفیت ورود و همراه شدن با جائز می‌باشد که شهید، تبعیت و همکاری با سلطان جائز را در دو سطح؛ همکاری غیر حکومتی و در حد روابط یک فرد عادی که به لحاظ حکومتی اعتبار چندانی ندارد و همکاری حکومتی و مشارکت نظام سیاسی و قضایی، مطرح می‌نماید.

همکاری غیر حکومتی

شهید ثانی معتقد است که تبعیت از سلطان جائز به طور مطلق ناپسند و مذموم نبوده؛ بلکه به نیت و قصد فرد اقدام کننده به این تبعیت، بستگی دارد.

«واعلم أنّ القدر المذموم من ذلك ليس هو مجرد اتّباع السلطان كيف اتّفق بل اتّباعه ليكون توطئة له و وسيلة إلى ارتفاع الشّان والترقّع على الاقران و عظم الجاه و حب الدنيا و الرئاسة و نحو ذلك»^(۱۸).

ذم و نکوهش روابط با سلطان، صرف تبعیت از وی و به هر شکلی که باشد نیست، بلکه هرگاه این تبعیت و فرمانبری مقدمه و زمینه‌ای برای بالا بردن شخصیت ظاهری و ارتقای مقام نسبت به هم‌مطرازان خویش و رشد خصلت مقام‌طلبی و دنیا دوستی و ریاست خواهی باشد، مصداق روایات وارده در این مورد محسوب می‌شود؛ چنان‌که پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید: «حبّ الجاه و المال ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل»^(۱۹). مقام خواهی و مال دوستی موجب رویش و رشد نفاق و دورویی در قلب و دل می‌گردد، همچنانکه آب، باعث رویش گیاهان و سبزیجات می‌شود.

اما هرگاه در برقراری رابطه با سلطان، دنیا طلبی دخیل نباشد و انسان صرفاً به دلیل مصونیت و در امان بودن از شر و ظلم و ستم سلطان اقدام به ایجاد رابطه نماید، معذور بوده و مورد مؤاخذه قرار نخواهد گرفت «وإن كان محتاجاً إلى ذلك اتّقاء ضرورة فهو معذور لا حرج علیه فإنّ اتّقاء الشرّ جائز»^(۲۰) زیرا جلوگیری از شرّ و ضرر، جائز و بدون اشکال می‌باشد. با دقت و تأمل در مطالب مذکور، پی می‌بریم که قصد و نیت فرد در جواز و حرمت ورود به دربار سلطان جائز و همکاری و مشارکت با آنها، دخیل بوده و منشأ صدور احکام مختلفی خواهد شد. البته باید این نکته را متذکر گردید که هرگونه عملی برای سلطان در دیدگاه شهید ثانی در صورت عدم تقیه و ضرورت، حمل بر فعل حرام و معصیت نمی‌شود؛ بلکه باید بین اعمال، تفکیکی انجام داد، به این صورت که آن دسته از اعمال و افعالی که در راستای ظلم و ستم سلطان جائز بوده، کمک و معاونت به ظلم وی تلقی شده و حرام محسوب می‌گردد و سایر اعمال و افعال که واجد این صفت نباشد، حکم اباحه به خود گرفته و یا نهایتاً مکروه می‌باشد «و معونة الظالمین بالظلم کالکتابة لهم و

إحضار المظلوم و نحوه لا معونتهم بالأعمال المحللة كالخیاطة و إن كره التکسب بماله».^(۲۱) شهید اول در کتاب لمعه در ذیل مواردی که تکسب به آنها حرام بوده، همکاری با ظالمین را در جهت ظلم و ستم آنها متذکر می‌گردد و شهید ثانی در شرح آن می‌گوید؛ مقوله کمک به ظلم سلطان به مانند نویسندگی - در صدور احکام ظالمانه - و یا جلب مظلومین به بی‌دادگاههای جائز و غیره بوده و افعال و اعمال مباح نظیر خیاطی و دوزندگی که برای سلطان جائز انجام می‌گیرد، حرام نمی‌باشد؛ اگرچه کسب اموال از این طریق نیز به خودی خود کراهت دارد.

شهید ثانی همانند سایر فقها با استناد به نصوص و روایات، اذعان دارد که هرگونه عملی برای جائز - اگرچه کاملاً بی‌ضرر باشد - بر کراهت خود باقی است و این تأکید به این جهت است که اساساً برقراری روابط حسنه با حاکم نامشروع و جائز مهر تأییدی - هرچند بسیار ضعیف - بر اعمال غاصبانه و جائزانه او می‌باشد. بنابراین، حتی دوختن لباس و کفش برای سلطان جائز و کارگزاران وی، در دیدگاه شرع ناپسند بوده و احتراز از آن مطلوب است.

همکاری حکومتی با سلطان جائز

در این سطح، باید توجه داشت که هدف از برقراری ارتباط و همچنین فرد برقرار کننده ارتباط، نقش و جایگاه ویژه‌ای را داراست. بنابراین، فردی که با انگیزه برپایی و ایجاد یک نظام اجتماعی انسانی، بالا بردن و ارتقای ارزش دین، ترویج حق و نابودی باطل و بدعت‌گذاران و امر به معروف و نهی از منکر، از سلطان جائز تبعیت کرده و یا با مشارکت در نظام حکومتی، در پی نیل به این اهداف باشد، با فضیلت‌ترین عمل را انجام داده است، تا چه رسد که کارش مجاز و مباح تلقی گردد.

شهید ثانی این‌گونه ورود به حوزه کارگزاران سلطان را بسیار ارج نهاده و آن را طریق انحصاری جمع بین روایات مذمت همکاری با سلطان جائز و روایات ترخیصی (جواز همکاری) می‌داند و سیره و عملکرد تعدادی از شخصیت‌های معروف جهان اسلام، مانند: علی ابن یقظین، عبدالله نجاشی و ابوالقاسم ابن روح (نوبختی) از نواب امام زمان (عج)

را مؤید منظور خویش می آورد. (۲۲)

قابل تذکر اینکه در این سطح همکاری، افراد عادی و فاقد مهارت‌های ویژه قرار نگرفته، بلکه منحصرأکسانی مورد نظر می باشند که دارای قدرت علمی یا مدیریتی و قضایی باشند و در سایه حکومت جور به نوعی بتوانند مبانی اسلام و اهداف عالیه پیامبر را تقویت کرده و مؤمنین و شیعیان را از گزند و آسیب کارگزاران سلطان برهانند. چنانکه علی ابن یقظین از امام هفتم (ع) روایت کرده که آن حضرت می فرماید «خدای را نزد حاکمان جور، بندگان صالحی است که خداوند به وسیله آنها گرفتاریها و بلاها را از مؤمنین دفع می نماید». (۲۳)

ولایت از جانب سلطان جائر

پذیرش یا عدم پذیرش ولایت و همکاری حکومتی با سلطان جائر، از مقولاتی است که شایسته بررسی بیشتر است و چه بسا تسامح در آن، توجیهاات و تحلیلهای نادرست و وابستگی به دستگاه حکومتی جائر و در زمره عمال و مزدوران وی در آمدن را به همراه داشته باشد. در این زمینه ضروری است از اکراه و اجبار یا اختیار و رغبت سخن به میان آورد که اگر حاکم و سلطان جائر فردی را با اکراه و اجبار به قضاوت گماشت یا ولایت و سرپرستی مورد خاصی را به شکل تحمیلی بر عهده کسی نهاد، وظیفه فرد مجبور چه بوده و چگونه باید عمل کند.

شهید ثانی در بحث ولایت و پذیرش آن از سوی افراد، منکر دخالت اجبار و اکراه بوده و انتقادی را متوجه صاحب شرایع می نماید؛ چه اینکه وی، شرط پذیرش ولایت از سوی جائر را، اکراه و اجبار از جانب سلطان دانسته و علاوه بر آن، عجز از خلاصی و عدم قدرت بر رهایی از این ولایت را نیز دخیل شمرده است. نقد شهید، این است که امکان اجتماع اکراه از سوی ظالم و قدرت بر رهایی از سوی افراد وجود دارد و شروطی را که محقق حلی در شرایع مطرح می سازد «إذا أكرهه الجائر على الولاية جاز له الدخول و العمل بما يأمره مع عدم القدرة على التفصي» موضوعاً منفک از یکدیگر می داند و شرط اکراه را در اصل قبول ولایت و عدم قدرت بر خلاصی را در عمل به محرمات، مقصود

صاحب شرایع تلقی می‌کند. وی تقارن این دو مشروط را مغایر و مختلف می‌داند؛ زیرا همواره اینگونه نیست که ولایت مستلزم امر به محرمات و عمل به آنها باشد. به عبارت دیگر، چه بسا فردی، ولایتی را از جانب سلطان پذیرا گردد؛ اما بر طبق رأی خودش عمل کند و اگر کسی بتواند به چنین اقدامی مبادرت ورزد، پذیرش ولایت نه تنها جایز و یا مستحب؛ بلکه واجب می‌گردد، البته در صورتی که تمکّن و قدرت بر اجرا و اقامه حق را دارا باشد:

«إذا تقرر ذلك فنقول: إن أخذت الولاية منفكة عن الأمر فجواز قبولها لا يتوقف على الإكراه مطلقاً كما ذكره هنا، بل قد يجوز و قد يستحب بل قد يجب كما تقدّم، فجعل الإكراه شرطاً في قبول الولاية مطلقاً غير جيد». (۲۴)

بنابراین، اگر فردی غیر از فقیه، در تحت حکومت جائر مجبور به اجرای احکام و اقامه حدود الهی گردید، برای تقیّه و دوری گزیدن از شرّ سلطان، می‌تواند به آن عمل مبادرت ورزد؛ همچنانکه در غیر حدود الهی هم جایز شمرده شده است. برخی از علما، قصد و نیت نیابت از امام حق را لازمه جواز این اعمال دانسته‌اند؛ اما شهید، قصد نیابت را با عدم فقهات شرعی ناسازگار دانسته و غیر فقیه را مجاز به قصد نیابت از امام معصوم نمی‌داند. پس، مهم اجبار و اکراه است که با تحقق آن، حکم جواز این عمل صادر می‌گردد. (۲۵)

وی ضابطه و معیار اکراه و اجبار و شرایط تحقق آن را برای پذیرش ولایت از جانب سلطان جائر چنین تبیین می‌نماید:

«قد تقدّم في باب الأمر بالمعروف أنّ ضابط الإكراه المسوّغ للولاية الخوف على النفس أو المال أو العرض عليه أو على بعض المؤمنين، على وجه لا ينبغي تحمّله عادة، بحسب حال المكروه في الرفعة و الضعة بالنسبة إلى الإهانة». (۲۶)

شهید ثانی می‌گوید: در بحث امر به معروف گفته شد که معیار اجبار و اکراهی که مجوّز پذیرش ولایت می‌باشد، این است که بایستی فرد مجبور بر جان یا مال یا آبروی خویش یا سایر مؤمنین بترسد، به طوری که تحمّل آن عادتاً برای افراد امکان نداشته و یا سزاوار نباشد و این مقوله بستگی به فرد مکروه و مجبور دارد که به لحاظ ذاتی و مقام

دنیوی نسبت به اهانت و تحقیر مورد انتظار در چه مرحله‌ای قرار دارد (به این معنا که هر فردی با شکل ویژه و خاص خویش ممکن است مورد اهانت قرار گیرد و چه بسا عملی توهین به فردی محسوب گردد که همان عمل نسبت به فرد دیگر کمترین بی‌احترامی تلقی نگردد) البته می‌توان در اینگونه موارد به عرف مراجعه کرد که مشخص سازد چه ضرر و خسارتی بر فرد معین، اهانت و تحقیر و در نتیجه اجبار محسوب می‌شود.

توجه به این نکته حائز اهمیت است که اساساً بحث اجبار در جایی قابل طرح است که فرد مجبور، قدرت و توانایی امر به معروف و اطمینان از عدم ورود به محرمات را نداشته باشد و الا در صورت دارا بودن چنین توان و اطمینانی، اکراه تحقق نخواهد پذیرفت؛ بلکه بر آن شخص جایز و مباح می‌گردد که به این اعمال دست زده اگرچه اجباری هم در کار نباشد.

شهید ثانی فرع و جنبه دیگری را مطرح می‌سازد که ناظر به اوضاع معاصر خویش می‌باشد؛ زیرا حکومت در اختیار مذهب مخالف بوده و بعضاً افراد برای تقیه و حفظ جان خویش، مجبور بودند که بر طبق خواسته حکومت عصر خود عمل کنند و آن، عبارت از این است که اگر کسی اضطراب پیدا کرد که بر طبق مذهب مخالف، حکمی صادر کند (خواه فقیه باشد یا غیر فقیه) بایستی تا آنجا که می‌تواند احکام را نزدیک به حکم مذهب حق صادر کند. شهید برای اثبات این نظر روایتی را هم از امام معصوم (ع) به عنوان شاهد می‌آورد:

«لا فرق فی ذلك بین الفقیه الشرعی و غیره و یجب حیثئذ التعلّق من مذاهب اهل الخلاف بالأقرب إلى الحق فالأقرب إذا أمکنه و قد روی عن زین العابدین علی ابن الحسین (ع): إذا كنتم فی ائمة الجور فامضوا فی احکامهم و لاتشهوروا انفسکم فتقتلوا»^(۲۷)

امام زین العابدین (ع) می‌فرماید: هنگامی که تحت حکومت زمامداران جائز به سر می‌برید، از احکام و دستورات آنان اطاعت کنید و آنها را نافذ بدانید و طوری عمل نکنید که به مخالفت با حکومت، شهرت پیدا کرده و منجر به قتل شما شود. البته اگر ممکن باشد که بر طبق مذهب حق (شیعه) حکم کند و علی‌رغم این توانایی، بر خلاف

آن حکم داد، بدیهی است که ضامن و گناهکار محسوب می شود. سخن آخر اینکه همه فقها، تقیه و پرهیز از شرور سلطان جائر را تا آنجا مجاز می دانند که منجر به قتل و خونریزی نگردد و اگر بدان مرحله رسید، دیگر تقیه ای وجود نداشته و هر فردی مسؤول اعمال خویش می باشد؛^(۲۸) چون دامنه و محدوده ارزش هر فرد و حرمت او تا جایی است که حیات دیگران مورد تهدید واقع نشود که در غیر این صورت، اگر قرار باشد برای نجات از ظلم و ستم سلطان، خون انسانی به ناحق بر زمین ریخته شود، دیگر فرد، مجبور تلقی نمی گردد؛ زیرا افراد انسانها در حق حیات با همدیگر برابر می باشند.

البته شهید ثانی از نزدیک شدن به دربار سلاطین جائر اگرچه برای حفظ اسلام و مسلمین باشد احساس خطر کرده و اظهار می دارد که علی رغم اینکه این عمل، باعث نجات جان مسلمین از چنگک ستمگران و ترویج دین اسلام می گردد؛ ولی گردنه ای صعب العبور و لغزشگاه بزرگی است که با توجه به وسوسه های شیطان، هر لحظه امکان سقوط وجود دارد.

«واعلم أن هذا ثواب كريم لکنه موضع الخطر الوخيم والغرور العظيم فإنّ
زهرة الدنيا وحبّ الرئاسة والاستعلاء اذا نبتا في القلب غطيا عليه كثيراً من طرق
الصواب و المقاصد الصحيحة الموجبة للثواب فلا بدّ من التيقظ في هذا
الباب».^(۲۹)

بدان که این عمل دارای ثواب بسیاری است ولی موضع خطرناک و فریبگاه بزرگی است؛ زیرا زیباییهای دنیا و ریاست طلبی و بزرگی خواهی هنگامی که در قلب رشد کرد، راههای صحیح و اهداف عالی ای را که موجب پاداش است بر انسان می پوشاند (که دیگر انسان قادر به تشخیص راه نجات و فرار از هلاکت نمی باشد)، پس بایستی در این امر کاملاً هشیارانه اقدام کرد.

موارد همکاری و مشارکت با سلطان جور

در بحث همکاری با سلطان جائر گفته شد که به نظر شهید ثانی در تحت لوای حکومت جور می توان زندگی کرد و از مواهب آن برخوردار بود و ضمن ترویج دین و

تبلیغ حق - تا حد ممکن - از حکومت به عنوان یک واقعیت خارجی و عینیت غیرقابل انکار فرمان برد. اینک بیان موارد خاص همکاری را که شهید ثانی در مباحث مختلف خویش بد آنها پرداخته، ضروری می نماید.

۱- تصرف در خراج و مقاسمه* و زکات مأخوذه توسط سلطان

بحث زمینهایی که با قهر و غلبه از دشمن گرفته شده (مفتوح العنوة) و احکام آن، از دیرباز در مباحث فقه و در لسان فقهای اسلام وجود داشته است و آنان کیفیت برخورد با این مقوله را به سائرین تعلیم می دهند. شهید ثانی، منافع و عایدات این اراضی را در عصر حضور، در اختیار امام معصوم (ع) می داند تا ایشان هم آنها را در راه مصالح و منافع مسلمین؛ همانند: پاسداری از مرزها و هزینه رزمندگان و حقوق حاکمان و فرمانداران مصرف می کند. اما در عصر غیبت، در صورتی که فقیه جامع شرایط مستقلاً بتواند از آنها استفاده کند که آنها را همانند امام معصوم در جهت مصالح مسلمین هزینه می کند و اگر در اختیار حکومت ظلم و نامشروع قرار داشت، می توان از تصرفات وی استفاده کرد و خراج و مقاسمه و معاملاتی را که جائر با آنها انجام می دهد جایز دانست و آنها را همانند اموال مباح در زندگی به کار بست^(۳۰) و ائمه اطهار نیز اجازه مصرف آن را داده اند. اینک امکان استفاده از خراج و مقاسمه ای که سلطان جائر از منافع این اراضی اخذ می کند وجود دارد؛ اگرچه سلطان در اخذ آن ظالم باشد (زیرا محق در اخذ آن نبوده است) و رضایت مالک اصلی هم لازم نیست و اگر وی به تظلم و دادخواهی پرداخت، باز در اصل جواز تصرف در آنها خدشه ای وارد نمی شود. البته این در صورتی است که سلطان، خراج و مقاسمه را بیشتر از حد معمول و متعارف از افراد نگرفته باشد. «... والقول بتحريم الضرر والحرع العظيم على هذه الطائفة ولا يشترط رضی المالك ولا يقدح فيه تظلمه ما لم يتحقق الظلم بالزيادة عن المعتاد أخذه من عامة الناس في ذلك الزمان»^(۳۱).

این نکته نیز شایسته تذکر است که با توجه به مبنای شهید ثانی در پذیرش ضرورت

* - مقاسمه: سهمی از حاصل و منافع زمین که به عنوان عوض از زراعت گرفته می شود.
خرراج: مقدار مال و پولی که به عنوان کرایه زمین دریافت می گردد.

حکومت و رهبری و وجود دولتی مبسوط الید و اینکه فقدان حکومت موجب فساد و تباهی شده و آحاد مردم به یکدیگر ظلم می‌نمایند؛ در این صورت حکومت جور هم جایگاهی می‌یابد و دارای منزلتی می‌گردد. به عبارت دیگر، در زمان حضور و غیبت امام، هر حاکم و امیری بایستی از جانب امام معصوم اذن خاص یا عام برای به دست گرفتن قدرت داشته باشد، در غیر این صورت، حکومت، نامشروع و جور تلقی می‌شود و مردم نیز وظیفه‌گردن نهادن به فرمان حاکم مشروع را به عهده دارند و در صورت امکان باید از قوانین حاکم جور سر باز زنند. با وجود این، در بعضی موارد که حاکم و سلطان غلبه دارد و مورد هم از مقوله حکومت و تصرفات دولتی است، شهید ثانی اجازه نمی‌دهد که افراد خودسرانه عمل کرده و همانند اموال بی‌صاحب و یا مثل هدیه با آن برخورد کنند؛ بلکه اجازه حکومت را لازم دانسته است؛ چنانچه در مورد اراضی مفتوح العنوة و تصرف در آن می‌گوید:

«و أمّا جواز التصرف فیها کیف اتفق لكلّ أحد من المسلمین فبعیداً جداً بل لم أقف علی قائلٍ به لأنّ المسلمین بین قائلٍ بأولیة الجائر و توقّف التصرف علی إذنه و بین مفوضٍ للأمر إلی الإمام العادل (ع) فمع غیبتہ یرجع الأمر إلی نائبه فالتصرف بدونهما لا دلیل علیه و لیس هذا من باب الانقال الّتی أذنوا (ع) لشیعتهم فی التصرف حال الغیبة».^(۳۲)

«تصرف خودسرانه در اراضی مزبور و جواز آن [نه تنها] بسیار امر بعیدی می‌باشد؛ بلکه من هیچ قائلی به اینگونه تصرف نیافتم؛ زیرا مسلمین بر دو دسته‌اند (دسته سومی وجود ندارد) یا اولویت و تقدّم را به حاکم جائر داده و تصرف در این اراضی را منوط به اجازه او می‌دانند و یا این امور را مربوط به امام عادل دانسته که به وی تفویض شده و در صورت غیبت، بایستی به نایبش مراجعه کرد و هیچ دلیلی بر تصرف بدون اذن آن دو (حاکم جور یا حاکم عادل) در دسترس نیست و تصرف در این اراضی، همانند انفال نمی‌باشد که ائمه اطهار (ع) برای شیعیان‌شان در عصر غیبت اجازه تصرف داده‌اند».

بنابراین، شهید در این مقام، به جایگاه حکومت اشاره می‌کند و به یک اجماع

مرکب* تکیه می‌کند. به عبارت دیگر، تصرف خودسرانه در اینگونه امور را خارج از حیطة حکومتی و مخالف با نظم عقلانی جامعه می‌بیند. البته وی در اینجا اشاره‌ای به نظر خود در میان این دو قول ندارد؛ اما در جای دیگر روی این نکته پای می‌فشارد که در صورت وجود امام عادل، وی تعیین‌کننده است؛ اما اگر حاکم جائری در زمان قدرتش بر آن اراضی سیطره یافته است، پس: «لایجوز تناوله بغیر اذن الجائر»^(۳۳) بدون اجازه وی نباید از منافع آن اراضی استفاده نمود و هرگاه حاکم جائر با اعتقاد به استحقاق خود در اخذ، از افراد خراج و مقاسمه گرفت عهده افراد نسبت به خراج و مقاسمه زمین برائت پیدا می‌کند.^(۳۴)

علاوه بر خراج و مقاسمه، این مطالب در مورد زکاتی هم که سلطان اخذ می‌کند صادق بوده و در معاملات و تجارت می‌توان از آن زکات استفاده کرد. اکنون باید به این نکته توجه کرد که اگر سلطان جائر به هر شکلی که مایل بود، عمل کرد، می‌توان با او این معاملات را داشت یا اینکه برای این مجوز، محدوده‌ای را هم برای اختیارات سلطان در نظر گرفته‌اند. شهید ثانی برای اختیارات جائر، محدوده‌ای را تعیین می‌کند و در حقیقت گستره تصرفات افراد را در زکاتی که سلطان اخذ می‌کند، مشخص می‌نماید:

«لکن یشترط هنا أن لا یأخذ الجائر زیادة عن الواجب شرعاً فی مذهبه و أن یكون صرفه لها علی وجهها المعتبر عندهم بحیث لا یعدّ عندهم غاصباً إذ یمتنع الأخذ عندهم أيضاً»^(۳۵)

شهید ثانی می‌گوید:

«در استفاده از زکات شرط می‌شود که سلطان جائر با پستی در حدود شرعی که در مذهب خودش مقرر است، اقدام کرده و از آن تعدی نکند و دیگر اینکه، زکات را در راهی مصرف کند که نزد اهل مذهب خودش معتبر باشد به طوری که نزد آنان غاصب محسوب نگردد که در آن صورت، به عقیده هم مذهبیان وی (سلطان جائر) نیز گرفتن چنین مالیات یا زکاتی جایز نیست.»

* - اجماع بر امری که دو جنبه بیشتر ندارد و همگان یا به این جنبه و یا به جنبه دیگر اعتقاد دارند، بنابراین قول به تفصیل وجود ندارد.

بنابراین، همین تصرفات و زیست مسالمت آمیز در کنار سلطان جائر با توجه به شرایط و قانون مندیهای جایز می‌باشد و هرگاه سلطان از آن قانون مندیها تجاوز کند، دیگر نمی‌توان به آن رفتار ادامه داد. شهید ثانی در ادامه بحث به عنوان یک فقیه به تکالیف مسلمین در این باره پرداخته و سؤالی را مطرح ساخته که اگر سلطان جائر مالی را به عنوان زکات از افراد گرفت، آیا ذمه و عهده پرداخت کننده تبرئه شده و یا اینکه وی موظف است مجدداً زکات را به اهلهش پرداخت نماید. وی در این زمینه اقوال مختلف و دلایل آنها را بیان کرده آنگاه قول قوی‌تر را عدم اکتفا به پرداخت اولی تلقی می‌کند، ولی نهایتاً به این نتیجه می‌رسد که اگر تفریطی صورت پذیرفته باشد، زکات آنچه را که از او گرفته‌اند از عهده‌اش ساقط می‌شود و در صورت پذیرش این قول (برائت ذمه پرداخت کننده) لازم می‌شمارد که وی هنگام پرداخت، نیت و قصد زکات را بنماید؛ زیرا پرداخت به سلطان اگر هم واجب باشد، اعم از این است که به خاطر زکات بوده و یا به این دلیل بود که می‌خواسته با دستورات و فرامین حاکم کنار آمده و مماشات داشته باشد و از برخورد توأم با ضرر جلوگیری کرده باشد. «و وجوب دفعه الیه اعم من کونه علی وجه الزکاة أو المضى معهم فی احکامهم والتحرز علی الضرر بمباینتهم».^(۳۶)

۲- جوایز سلطان ظالم

از آنجا که قبول هدایای حاکمان جور، راهی است که نظام ظلم و ستم را قادر می‌سازد تا بدان وسیله علاقه و احساسات و عواطف آحاد مردم را به سوی خود معطوف دارد، فقهای شیعه با دغدغه خاطر بسیاری، آن را به بحث گذارده و در اطراف آن، سخنها گفته‌اند. شهید ثانی در شرح گفتار محقق حلّی در شرایع الاسلام «که اصل جایزه را فقط در صورتی حرام دانسته که علم به حرام بودن عین جایزه حاصل گردد»، می‌گوید: اگرچه ما علم اجمالی داریم که در اموال سلطان ظالم، مظالم (حقوق به ناحق اخذ شده) بسیاری است که با ظلم و تعدی از مردم گرفته است؛ اما اگر جایزه به طور معین، مال حرام نباشد، گرفتن آن، جایز بوده و همانند اموال مختلط به حرام نمی‌باشد که اجتناب از همه آن، فرض و واجب باشد. البته کراهت اخذ این جوایز به قوت خود باقی است

«قوله «جوائز الظالم...» التقليد بالعين إشارة إلى جواز أخذها وإن علم أن في ماله مظالم كما هو مقتضى حال الظالم ولا يكون حكمه حكم المال المختلط بالحرام في وجوب اجتناب الجميع للنص* على ذلك. نعم يكره أخذها حينئذٍ». (۳۷)

پس جوایز سلطان در ابتدای امر به دو شکل کلی تقسیم می‌گردد:

۱. جوایزی که به طور مشخص، مال حرام می‌باشد (چیزی را از کسی به زور گرفته‌اند و سپس همان چیز را به عنوان جایزه به فرد دیگری می‌دهند) که اخذ و گرفتن این جوایز حرام است. حال اگر کسی مرتکب معصیت گردید و اقدام به اخذ آن از سلطان کرد، وظایفی بر عهده‌اش قرار می‌گیرد:

الف) یا مالک اصلی آن را می‌شناسد که بدون هیچ شک و تردیدی بایستی به صاحبش بازگرداند.

ب) یا اینکه گیرنده جایزه، صاحب مال را نمی‌شناسد و یا دسترسی به او مشکل می‌باشد (مثلاً در نقطه دوری قرار دارد و یا در جایی است که امکان وصول به او یا ممکن نیست و یا با مشقت بسیاری روبروست) در این صورت، یکی از راهها این است که از طرف صاحبش صدقه بدهد که این، در صورتی است که از یافتن او مأیوس شده باشد. حال اگر بعد از مدتی، مالک اصلی هویدا گردید و راضی به آن صدقات نشد و مطالبه اموالش را نمود، بایستی مثل آن مال یا قیمت آن را به او بپردازد.

راه دیگر اینکه (بعد از یأس از یافتن مالک اصلی) آن مال را به رسم امانت به حاکم شرعی بسپارد تا به هنگام یافتن مالک، به او تحویل شود.

«و يجوز له دفعها إلى الحاكم و إبقاؤها أمانةً في يده و لا ضمان فيها». (۳۸)

ج) بعد از اخذ جایزه در حالی که می‌داند مشخصاً آن جایزه، مال حرام می‌باشد، اگر ظالم دیگری از وی به زور گرفت، در این صورت یا از ابتدا علم به حرمت آن داشته که ضامن می‌باشد و یا بعد از تحویل گرفتن جایزه، به حرمت آن آگاهی یافته که دیگر ضمانتی در کار نیست. (۳۹)

۲. در صورتی که جایزه، عین مال حرام نباشد، گرفتن آن صرفاً کراهت داشته و

* - وسائل الشیعه، جلد ۱۲، ص ۱۵۶ باب ۵۱، من ابواب ما یکتسب به.

حرمتی را به دنبال ندارد.

۳- ارث فرد (میت) بدون وارث

در زمینه اختیارات امام، شیعه بر این اعتقاد است که هرگاه فردی از دنیا برود و هیچ وارثی از خود به جای نگذارد، امام معصوم وارث آن اموال خواهد بود. اما برای این مسأله در دوران غیبت امام احوال مختلفی وجود دارد. برخی قائلند به اینکه این اموال بایستی حفظ گردد تا به امام معصوم (مستحق واقعی) برسد و بعضی دیگر آن را قابل تقسیم و توزیع بین فقرا و مساکین دانسته‌اند. اینک اگر این عمل (تقسیم و توزیع بین نیازمندان) را جزء مصالح عامه و منافع عمومی تلقی کنیم، به لحاظ اینکه مسؤول تأمین مصالح عمومی جامعه، فقیه جامع شرایط می‌باشد، ولایت وی در این مورد، مشروع خواهد بود.

شهید ثانی به این نکته توجه دارد که علی‌رغم اختلاف اقوال در نحوه مصرف آن، نبایستی به سلطان جائز پرداخت شود. البته با توجه به موقعیت زمان و مکان، هرگاه امتناع از پرداخت به جائز غیرممکن گردد و سلطان ظالم به زور از او بگیرد، آن فرد، دیگر ضمانتی بر عهده نخواهد داشت، زیرا حاکم جائز استحقاق اخذ آن را نداشته و منحصراً حاکمی که از طریق اذن خاص یا اجازه عام امام معصوم (ولی فقیه) به این مقام نائل گردد، حق تحویل گرفتن چنین ارثی را خواهد داشت. بنابراین، در صورتی که فردی با علم به عدم جواز تحویل این اموال به سلطان ظالم، با اراده و اختیار خویش به وی تحویل داد، ضامن آن اموال خواهد بود.

«قوله: «فاذا عدم» اذا عدم الوارث حتی ضامن الجريرة فعندنا ان الوارث هو الامام... و اما مع غیبتة فقد اختلف فيه... و علی کل حال لا یصح دفعه الی الجائر مع الإمكان لخروجه عن الإستحقاق علی کل تقدیر و مع عدم الإمكان لاضمان علی من أخذ منه قهراً».^(۴۰)

شهید ثانی در شرح عبارت شرایع الاسلام، قول صحیح‌تر را در مورد اموال و ارث میت بدون وارث در این می‌بیند که در عصر غیبت بین فقرا و مساکین توزیع گردد؛ اما در شرح لمعه (روضه البهیه) در شرح عبارت شهید اول، نظریه حفظ این اموال تا زمان تحویل به امام زمان (ع)، را احوط دانسته است. اما نکته مهم این است که در هر دو

صورت، سپردن آن به سلطان جائز ممنوع می‌باشد. بنابراین، چنین برداشت می‌شود تا به نظر شهید ثانی، اخذ هر آنچه که در دست جائز می‌باشد، اگر کمک به ظلم نبوده و مال حرامی هم محسوب نگردد، در نهایت مکروه و ناپسند تلقی می‌شود؛ اما اگر در اختیار مردم باشد، تحویل آن به سلطان جائز، موجب تقویت ارکان حکومت وی - که به ناحق و غاصبانه بر آن تکیه زده - شده و این عمل در نزد شیعه عملی حرام و نابخشودنی است.

نتیجه‌گیری

فقیه جامع‌الشرایط در عصر غیبت، نیابت از امام معصوم را دارا بوده و تا آنجایی که مبسوط‌الید و قادر به تصرف حکومتی باشد، بایستی اقدام به تصمیم‌گیری و عمل بر طبق این نیابت نموده و مقام زعامت سیاسی اجتماعی خود را به منصب بروز و ظهور برساند و مردم نیز وظیفه حمایت و مساعدت از اقدامات او را بر عهده دارند. حال اگر این فقیه نتوانست اقدامات و تصرفات حکومتی انجام دهد، باید تلاش کند که اسلام را حفظ کرده و شیعیان را از گزند سلاطین جور نجات و رهایی بخشد؛ اگرچه این عمل منوط و متوقف بر وارد شدن در دستگاه حکومتی جائز باشد. اما باید این نکته مورد توجه قرار گیرد که یک عالم و دانشمند دینی و نایب امام معصوم هرگز نباید به خود اجازه دهد که در مقابل شاهان و سلاطین، احساس ذلت کرده و رفتار خاضعانه‌ای در برابر آنان از خود نشان دهد؛ بلکه باید دارای عزت نفس بوده و به خاطر منافع دنیوی به آنان نزدیک نگردد.

شهید ثانی هر فقیه و دانشمند دینی را که برای دنیاطلبی به سلطان و پادشاه جائری نزدیک گردد، خائن به امانت الهی دانسته و به لحاظ عملی و تجربه تاریخی هم ادعا دارد که اکثر اینها نتوانسته‌اند به اهداف خود دست یابند - و به دلیل ذلت نزد سلطان، شخصیت و هویت اصلی‌شان لگدکوب گردیده و دیگر همانند آن عالمان با عزت نمی‌باشند - اگرچه به برخی اهداف دنیوی پست خود دست یافته‌اند. «الخامس، أن يكون عفيف النفس عالی الهمة، منقبضاً عن الملوك و اهل الدنيا لا يدخل طمعاً... فمن فعل ذلك فقد عرض نفسه و خان امامته». (۴۱)

شهید ثانی در تحلیل این مطلب به قول برخی از اولیای الهی و ابدال (انسانهای الهی

منحصر به فرد) در پاسخ به سؤال پیرامون علل اُفت منزلت علم و علما استناد کرده و نقل می‌کند: «علت اینکه علم در زمان ما، ارزش خود را از دست داده و شاهان به علم و دانش توجه نمی‌کنند، در حالی که در زمانهای پیشین، توجه بیشتری به دانش و علما می‌شده در این است که در زمان گذشته، پادشاهان به خدمت علما می‌آمدند و متاع دنیای خود را عرضه کرده تا از علم و دانش آنان بهره جویند؛ اما علما به دنیای آنان بی‌توجهی نشان داده و منت آنان را از عهده خویش برداشته‌اند. به همین جهت، دنیا در نظر دنیا طلبان، کوچک و منزلت علم نزد آنان والایی خاصی می‌یافته است؛ در حالی که در زمان ما (زمان شهید ثانی) علما و دانشمندان رو به پادشاهان آورده و دانش خود را برای نیل به امکانات و منافع دنیوی عرضه کرده و در اختیار می‌گذارند و در این مسیر، از خود حقارت و ذلت نشان می‌دهند. بنابراین، در چشم حاکمان، دنیا مقامی والا یافته و منزلت علم سیر نزولی پیدا کرده است.

سپس شهید ثانی در ادامه تحلیل خویش، از پیامبر اسلام (ص) گفتاری نقل می‌کند که می‌فرماید: «الْفُقَهَاءُ أَمْنَاءُ الرَّسْلِ مَالِمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا دَخَلَهُمْ فِي الدُّنْيَا؟ قَالَ اتَّبَاعُ السُّلْطَانِ فَإِذَا فَعَلُوا فِي ذَلِكَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلَي دِينِكُمْ».^(۴۲)

پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید: «فقها، امانتداران پیامبران هستند تا زمانی که به دنیا وارد نشده‌اند. از پیامبر (ص) سؤال می‌شود که منظور از ورود آنان به دنیا چیست؟ پاسخ می‌فرماید: تبعیت و فرمانبری از سلطان و پادشاه، پس هرگاه علما و فقها اقدام به این تبعیت و پیروی نمودند، از آنان بر دینتان بر حذر بوده و پرهیزید.»

به عبارت دیگر، فقها و دانشمندان، تا زمانی مورد احترام و گرامی‌اند که به مقام نیابت از امام و امانتداری از پیامبران بذل توجه نموده و در نظر و عمل از دنیا و دنیا طلبان و شاهان و دربار آنان چشم‌پوشی کنند و هرگاه به این‌گونه مسائل روی آوردند، نه تنها صلاحیت خود را در رهبری سیاسی و زعامت مسلمین از دست می‌دهند؛ بلکه همانند تیغی در دست زنگی مست بوده و باید از آنان بر دین و دینداری خود ترسید؛ زیرا که عالمانی بی‌تقوا هستند.

پی نوشت‌ها:

۱. علی دوانی، مفاخر اسلام.
۲. شهید ثانی، الدر المنثور، ص ۱۸۴.
۳. عقیقی بخشنایشی، فقهای نامدار شیعه، نشر کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی (ره) قم، ۱۳۷۲، صص ۲۱۱-۲۱۲.
۴. ریولا جوردی، علمای جبل عامل در دولت صفویه، مصطفی فضائی.
۵. همان.
۶. شیخ زین الدین عاملی (شهید ثانی)، کشف الريبية عن احكام الغيبة، ناشر مرتضوی، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، قم.
۷. شیخ زین الدین (شهید ثانی)، روضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية، نشر دارالعالم الاسلامی، بیروت، ج ۸، ص ۱۹۱.
۸. شیخ زین الدین (شهید ثانی)، حقائق الايمان، نشر کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ هـ. ق.
۹. همان.
۱۰. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۶۱.
۱۱. شیخ زین الدین عاملی (شهید ثانی)، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، چاپ اول نشر مؤسسه المعارف الإسلامية، قم، ۱۴۱۳ هـ. ق، ج ۳، صص ۱۱۰-۱۱۱.
۱۲. همان.
۱۳. همان، چاپ قدیم، ج ۲، ص ۳۵۲.
۱۴. همان.
۱۵. شیخ زین الدین عاملی (شهید ثانی)، حقایق الايمان، ص ۱۵۸.
۱۶. شیخ زین الدین عاملی (شهید ثانی)، مسالك الأفهام، ج ۳، صص ۱۱۱-۱۱۲.
۱۷. همان، صص ۱۴۲-۱۴۳.
۱۸. شیخ زین الدین عاملی (شهید ثانی)، منية المرید فی أدب المفید و المستفید، چاپ سوم، نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ص ۱۶۴.

۱۹. شیخ زین الدین عاملی (شہید ثانی)، کشف الریبۃ عن احکام الغیبة، پیشین، ص ۵۱.
۲۰. همان.
۲۱. شیخ زین الدین عاملی (شہید ثانی)، روضۃ البھیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۳.
۲۲. شیخ زین الدین عاملی (شہید ثانی)، منیة المرید فی أدب المفید والمستفید، پیشین، ص ۱۶۴.
۲۳. همان، و وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۳۹ به بعد.
۲۴. شیخ زین الدین عاملی (شہید ثانی)، مسالك الأفهام، ج ۳، صص ۱۳۹ - ۱۴۰.
۲۵. همان، ص ۱۰۷.
۲۶. همان، ص ۱۳۹.
۲۷. همان، صص ۱۱۱ - ۱۱۲.
۲۸. همان، صص ۱۱۱ - ۱۱۲ و ص ۱۴۱.
۲۹. شیخ زین الدین عاملی (شہید ثانی)، منیة المرید فی أدب المفید والمستفید، پیشین، صص ۱۶۴ - ۱۶۵.
۳۰. شیخ زین الدین عاملی (شہید ثانی)، روضۃ البھیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، پیشین، ج ۷، ص ۱۵۴.
۳۱. شیخ زین الدین عاملی (شہید ثانی)، مسالك الأفهام، پیشین، ج ۳، صص ۱۴۲ - ۱۴۳.
۳۲. همان، ص ۵۵ و وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۳۷۸.
۳۳. همان، ص ۱۴۳.
۳۴. شیخ زین الدین عاملی (شہید ثانی)، مسالك الأفهام، چاپ قدیم، ج ۲، ص ۲۸۷.
۳۵. شیخ زین الدین عاملی (شہید ثانی)، همان، ص ۱۴۳.
۳۶. همان.
۳۷. همان، ص ۱۴۱.
۳۸. همان.
۳۹. همان، صص ۱۴۱ - ۱۴۲.
۴۰. همان، ص ۳۳۹ و روضۃ البھیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، ج ۸، ص ۱۹۱.
۴۱. شیخ زین الدین عاملی (شہید ثانی)، منیة المرید فی أدب المفید والمستفید، صص ۱۶۳.
۴۲. همان، صص ۱۶۳ - ۱۶۴.